

فصل  
۱

## کلیات (۱)

## مقدمه

فلسفه می‌کوشد تا کلی‌ترین اموری را که انسان با آن‌ها روبه‌روست تبیین عقلانی کند؛ مثلاً انسان در حوزه‌ی علوم تجربی برای تبیین عقلانی مبانی کلی و پایه‌های اصلی این علوم، مانند اصل واقعیت داشتن جهان خارج، اصل قابل شناخت بودن جهان، اصل علیت و اصولی نظیر این‌ها به فلسفه نیازمند است. این اصول و مبانی گرچه نقطه‌ی اتکای همه‌ی علوم به حساب می‌آیند ولی خود در هیچ یک از این علوم مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. دانشی که عهده‌دار تحقیق در این اصول است، فلسفه نام دارد. در واقع این پرسش که چگونه و با تکیه بر کدام مبانی و روش‌ها می‌توان طبیعت را شناخت و به این شناسایی اعتماد کرد، به پاسخی قانع‌کننده نیاز دارد. پاسخ‌گویی به این پرسش تنها از فلسفه انتظار می‌رود. فلسفه، هم مبانی علوم را تحکیم می‌کند و هم درباره‌ی اعتبار و ارزش روش تجربی در شناخت طبیعت سخن می‌گوید و حدود توانایی روش تجربی را تعیین می‌نماید.

## یادآوری:

**تطبیق:** عبارات زیر با کدام یک از اصول و مبانی فلسفی علوم تناسب دارند:

- ۱- مطمئن هستم که اگر دست خود را روی آتش ببرم می‌سوزد.
- ۲- همه‌ی فلزات در همه‌جا در اثر حرارت منبسط می‌شوند.
- ۳- هنگامی که آب در ۱۰۰° به جوش نیاید، با بررسی علل به جوش آمدن آب در ۱۰۰° به وجود مواد ناخالص آب پی می‌بریم.
- ۴- با توجه به قوانین انبساط و انقباض فلزات پی می‌بریم که به هنگام ساختن ریل‌های راه‌آهن بین آن‌ها فاصله ایجاد کنیم.
- ۵- می‌توانم به فهم خود برای پیدا کردن روابط بین پدیده‌ها اطمینان داشته باشم.

فلسفه علاوه بر تحقیق درباره‌ی مبانی کلی همه‌ی علوم تجربی، درباره‌ی مبانی خاص علوم انسانی نیز به پژوهش می‌پردازد. به طوری که رشته‌های مختلف علوم انسانی، هر یک بر نوعی بینش فلسفی نسبت به انسان متکی است و بر اساس دیدگاه‌های متفاوت فلسفی، مکاتب و روش‌های گوناگونی در رشته‌های علوم انسانی پدید می‌آید. بنابراین کارکردهای «فلسفه» عبارتند از:

- ۱- تبیین عقلانی کلی‌ترین اموری که انسان با آن‌ها روبه‌رو است
- ۲- تحقیق درباره‌ی مبانی کلی همه‌ی علوم تجربی
- ۳- تحقیق درباره‌ی مبانی خاص علوم انسانی
- ۴- تحکیم مبانی علوم
- ۵- تحقیق درباره‌ی اعتبار و ارزش روش تجربی در شناخت طبیعت
- ۶- تعیین حدود توانایی روش تجربی.

تأمل فلسفی: برای پاسخ به سؤالات زیر به کدام یک از

دانش‌هایی که در زیر سؤالات نوشته شده نیازمندیم؟

- ۱- فهم را چگونه می‌توان تبیین کرد؟
- ۲- آیا تاریخ علوم انسانی می‌تواند از علوم انسانی جدا شود؟
- ۳- چه فعالیت‌هایی در مغز انسان و سلسله‌ی اعصاب موقع ادراک صورت می‌گیرد؟
- ۴- آیا می‌توان برای سیر حوادث در تاریخ بشر قوانینی را کشف کرد؟
- ۵- چه کسی بر ما حق حکومت دارد؟
- ۶- آیا تصورات بسیار زیاد ما از اشیاء می‌تواند در ذهنی که از جنس ماده است جا بگیرد؟
- ۷- اگر کسی به تأثیر مطلق پایگاه اجتماعی روی انسان عقیده داشته باشد، چه فلسفه‌ای را باید بپذیرد؟
- ۸- آیا اخلاق مطلق است و ارزش‌های اخلاقی تابع شرایط نیست؟ یا اینکه اخلاق نسبی است و ارزش‌های اخلاقی تابع شرایط و مقتضیات زمان‌اند؟
- ۹- زیبایی در شعر چه تفاوتی با زیبایی در نقاشی دارد؟
- ۱۰- چه کسی حق دارد برای مجازات مجرمان قانون وضع نماید؟

فلسفه‌ی هنر | فلسفه‌ی اخلاق | فلسفه‌ی علوم انسانی

فلسفه‌ی علوم اجتماعی | معرفت‌شناسی | فلسفه‌ی سیاست

فلسفه‌ی تاریخ | روان‌شناسی ادراک

## مابعدالطبیعه

قلمرو اصلی فلسفه، پهنه‌ی بی‌پایان هستی است. فلسفه، علم «هستی‌شناسی» است و به این اعتبار، به آن «مابعدالطبیعه» گویند. مابعدالطبیعه (متافیزیک) به شناخت اشیاء، فقط و فقط از آن جهت که هستند و هستی دارند، می‌پردازد.

هر یک از علوم گوناگون به مطالعه‌ی چهره‌ای خاص از موجودات می‌پردازد. ریاضیات با کمیت و مقدار اشیاء سر و کار دارد؛ فیزیک خواص ظاهری اشیاء مانند سردی و گرمی، حرکت و سکون، جرم، نیرو، شتاب و ... را مطالعه می‌کند؛ زمین‌شناسی با عوارض زمین و مواد تشکیل‌دهنده‌ی آن سر و کار دارد؛ زیست‌شناسی، حیات موجودات زنده را بررسی می‌کند و ...

فلسفه با «بود و نبود اشیاء» کار دارد و می‌خواهد احکام و قواعد اشیاء را از آن جهت که هستند و وجود دارند - نه از آن جهت که کمیت دارند یا حیات دارند یا جرم و انرژی دارند - کشف کند. بدین ترتیب، وجود، اساسی‌ترین مفهوم و مدار همه‌ی بحث‌های مابعدالطبیعه است و موضوع این بحث‌ها شناخته می‌شود.

«مابعدالطبیعه» از یک سلسله مسائل درباره‌ی مطلق وجود یعنی وجود بدون هیچ قید و شرط سخن می‌گوید و احکام و عوارض آن را بررسی می‌کند.

### زبان مابعدالطبیعه

«در نظر فیلسوف، اشیاء و موجودات در حکم «حروف و کلمات و جملات» اند و وجود و هستی شان در حکم «معنای آن‌ها» است. فیلسوف با چشم تیزبین عقل از اوصاف ظاهری اشیاء می‌گذرد تا عمق آن‌ها را ملاحظه کند. او فهم خود را از معانی و حقایق اشیاء یا احکام و عوارض وجود آن‌ها به زبان خاصی بیان می‌کند و این معانی را در قالب اصطلاحات ویژه‌ی خود عرضه می‌دارد. مابعدالطبیعه مباحث خود را در ضمن مفاهیمی چون وجوب و امکان، علت و معلول، حادث و قدیم، جوهر و عرض، وجود و ماهیت و ... تبیین می‌کند. برای ورود به دانش مابعدالطبیعه، باید ابتدا منظور فلاسفه را از این اصطلاحات به دقت دریابیم و آن‌ها را با معانی عرفی این کلمات و لغات درنیامیزیم. در غیر این صورت، مقصود مباحث فلسفی برای ما پوشیده باقی خواهد ماند.

«**تطبیق و مقایسه:** با توجه به ابیات زیر، توضیح دهید زبان فلسفه چه تفاوتی با زبان سایر علوم دارد؟

لفظها و نام‌ها چون دام‌هاست	لفظ شیرین، ریگ آب عمر ماست
آن یکی ریگی که جوشد آب از او	سخت کمیاب است، رو آن را بجو
منبع حکمت شود حکمت طلب	فارغ آید او ز تحصیل و سبب

### هدف مابعدالطبیعه

«همان‌طور که مقصود خواننده از درک معانی کلمات و جملات یک کتاب، دریافت معنای کل کتاب است و تا این معنا برای خواننده حاصل نشود، غرض و هدف از مطالعه تأمین نخواهد شد، مباحث وجود در فلسفه به قصد شناخت کل جهان هستی است. فیلسوف می‌خواهد تصویری جامع و صحیح از جهان هستی به دست آورد. در حقیقت، یک تحقیق فلسفی به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی چون پرسش‌های زیر است: هستی از کجا آمده است و به کجا می‌رود؟ چرا جهان هستی، واقعیت یافته است؟ آیا هستی نابود می‌شود؟ آیا در مجموع خود، حق است یا پوچ و بی‌معناست؟ آیا به راستی وحدت بر هستی حاکم است یا کثرت؟ آیا هستی به مادی و غیرمادی تقسیم می‌شود یا جهان هستی به همین ماده و طبیعت منحصر می‌شود؟ جایگاه انسان در عالم هستی کجاست؟ چه ارتباطی بین انسان و جهان هستی وجود دارد؟ آیا هستی در مجموع خود قانونمند است یا بی‌قانون و بی‌ضابطه؟ و ...

«**فلسفه** می‌خواهد از ورای همه‌ی موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی هستی را بشناسد. به همین جهت، در تعریف فلسفه گفته‌اند: «فلسفه سیر و حرکت انسان است، به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی» (الحکمة هی صیرورة الانسان عالماً عقلياً مظاهياً للعالم العینی). هر آن کاو ز دانش برد توشه‌ای جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

«نباید «مابعدالطبیعه» را با «ماوراءالطبیعه» یکی پنداشت. «مابعدالطبیعه» همان «علم به وجود و احوال آن» یا همان «وجودشناسی» است و بنابراین، یک دانش به حساب می‌آید. ولی مراد از «ماوراءالطبیعه» (trans-physic)، «مرتبه‌ای از عالم هستی» است که ورای طبیعت و جهان مادی در نظر گرفته می‌شود. پس «ماوراءالطبیعه» **مرتبه‌ای از هستی است و «مابعدالطبیعه» علم به هستی است در حالت کلی.**

«**کشف:** کدام یک از اشکال زیر، رابطه و نسبت بین احکام وجود را با احکام و قوانین مربوط به وجود عالم ماده نشان می‌دهد؟ توضیح دهید.



### روش مابعدالطبیعه

«قلمرو مابعدالطبیعه مجموع هستی است نه بخش و قسمت ویژه‌ای از آن. مابعدالطبیعه در هر جا که موجودی وجود و حضور داشته باشد، حاضر است و حرفی برای گفتن دارد. فلسفه در شناخت هستی اشیاء تا آن جا ریشه‌یابی می‌کند که به **وجود محض** برسد. فلسفه می‌خواهد پرده از چهره‌های گوناگون یک موجود مثل رنگ، شکل، جرم، انرژی، حرارت، حیات و ... کنار بزند و با واقعیت آن‌ها روبه‌رو شود. مطالعه در چهره‌های ظاهری اشیاء وظیفه‌ی علوم گوناگون است اما فلسفه به مطالعه‌ی عمق واقعیت اشیاء می‌پردازد. چنین تعمقی در اشیاء به روش تجربی و با اسباب و ابزار آزمایشگاهی مقدور نیست؛ زیرا **این روش و ابزار، تنها برای شناخت ظواهر و چهره‌های محسوس اشیاء به کار می‌آید نه برای مطالعه در عمق و حقیقت نادیدنی آن‌ها.**

«مابعدالطبیعه، وجود اشیاء را به کمک **تبیین عقلانی** یعنی به **روش عقلی** می‌شناسد و با قدم عقل و برهان عقلی به پیش می‌رود. کار فیلسوف از این حیث به خواننده‌ی یک کتاب شبیه است. در یک کتاب صدها سطر و هزاران کلمه با نظم و ترتیب خاصی در کنار یکدیگر چیده شده‌اند و خواننده در لابه‌لای آن‌ها در جست‌وجوی معناست. خواننده در مطالعه‌ی خود می‌کوشد تا از حروف و کلمات و جملات بگذرد و معنای آن‌ها را به دیده‌ی عقل، مشاهده کند. از معنای یک جمله به معنای جمله‌ی دیگر منتقل شود و سرانجام از معنای جزئیات به معنای کل کتاب دست یابد و مقصود آن را دریابد.

«**تأمل:** در ابیات زیر مقصود از کلماتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده چیست؟ آیا انسان وجود حقیقی را با چشم درمی‌یابد یا با عقل؟ تا عدم‌ها را ببینی جمله هست هست‌ها را بنگری محسوس، پست این بین باری که هر کیش عقل هست روز و شب در جست‌وجوی نیست است هست‌ها را سوی پس افکنده‌اند نیست‌ها را طالب‌اند و بنده‌اند

📌 **جست‌وجو:** معمای بزرگ و راز سر به مهری که از آغاز آفرینش تاکنون بشر را به خود مشغول داشته این سه سؤال است:

۱- جهان هستی از کجا پدید آمده است؟

۲- چرا پدید آمده است؟

۳- سرانجام هستی چه خواهد بود؟

پاسخ این سؤال‌ها را از چه علمی باید دریافت؟ آیا تا به حال سعی کرده‌اید به این سؤالات پاسخ دهید؟ آیا دیگران پاسخ‌های شما را قبول دارند؟

موضوع مابعدالطبیعه	مطلق وجود یا وجود محض
قلمرو مابعدالطبیعه	پهنه‌ی بی‌پایان هستی یا مجموع هستی
روش مابعدالطبیعه	تعقلی یعنی عقل و برهان عقلی
زبان مابعدالطبیعه	اصطلاحات فلسفی
هدف مابعدالطبیعه	شناخت کل جهان هستی

### پرسش‌های چهارگزینه‌ای



۱. تعریف «علم به احوال موجود از آن جهت که موجود است» ناظر به کدام بخش یا معنای فلسفه است؟
- (۱) عملی (۲) مابعدالطبیعه (۳) ماوراءالطبیعه (۴) نظری
۲. «فلسفه‌ی اولی» در واقع شناسایی احکام کدام مورد است؟
- (۱) حقیقت هستی (۲) علت و معلول (۳) مطلق وجود (۴) ماوراءالطبیعه
۳. «مرتب‌های از هستی» و «علم به هستی در حالت کلی»، به ترتیب معنای کدام مورد است؟
- (۱) مابعدالطبیعه - ماوراءالطبیعه (۲) ماوراءالطبیعه - مابعدالطبیعه (۳) مابعدالطبیعه - متافیزیک (۴) متافیزیک - ترانس فیزیک
۴. علوم تجربی در اثبات کدام ناحیه محتاج فلسفه است؟
- (۱) اصول و مبانی کلی (۲) تئوری‌های کلی (۳) مسائل عملی (۴) مسائل نظری
۵. موضوع فلسفه را کدام مورد تشکیل می‌دهد و معنای آن چیست؟
- (۱) مابعدالطبیعه - هستی‌شناسی به طور مطلق (۲) مابعدالطبیعه - مرتبه‌ای از هستی به نحو مطلق (۳) ماوراءالطبیعه - هستی‌شناسی به طور مطلق (۴) ماوراءالطبیعه - مرتبه‌ای از هستی به نحو مطلق
۶. مفاهیمی همچون وجوب و امکان، علت و معلول، حادث و قدیم، جوهر و عرض و وجود و ماهیت، موضوع بحث ..... است که هدف از آن ..... می‌باشد.
- سراسری خارج ۸۷ |
- (۱) ماوراءالطبیعه - نظر به مراتب هستی (۲) مابعدالطبیعه - نظر به مراتب هستی (۳) ماوراءالطبیعه - نگاه به کل هستی (۴) مابعدالطبیعه - نگاه به کل هستی
۷. بیت «هر آن کاو ز دانش برد توشه‌ای / جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» بیانگر ..... است که ..... را دنبال می‌کند.
- سراسری ۸۸ |
- (۱) زبان فلسفه - زدودن ابرهای حیرت از برابر دیدگان فطرت (۲) زبان فلسفه - سیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی (۳) روش مابعدالطبیعه - زدودن ابرهای حیرت از برابر دیدگان فطرت (۴) هدف مابعدالطبیعه - سیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی
۸. اساسی‌ترین مفهوم و مدار همه‌ی بحث‌های مابعدالطبیعی ..... و قلمرو مابعدالطبیعه مجموع ..... است که روبه‌رو شدن با ..... می‌باشد.
- سراسری خارج ۸۸ |
- (۱) وجود و ماهیت - هستی - واقعیت‌ها (۲) وجود - هستی - واقعیت‌ها (۳) وجود - کائنات - نمودها و ذوات (۴) وجود و ماهیت - کائنات - نمودها و ذوات
۹. زبان مابعدالطبیعه، استفاده از حروف و کلمات و جملات که همان ..... است، می‌باشد و هدفش ..... است که انسان ..... اشیا و موجودات - به دست دادن تصویری جامع و صحیح از جهان هستی - جهانی شود عقلانی مشابه با جهان عینی. (۱) اشیا و موجودات - تفسیر و تعیین جایگاه هر موجود در زنجیره‌ی وجود - قادر به فهم جایگاه خود در آفرینش شود. (۲) اوصاف ظاهری موجودات - تفسیر و تعیین جایگاه هر موجود در زنجیره‌ی وجود - جهانی شود عقلانی مشابه با جهان عینی. (۳) اوصاف ظاهری موجودات - به دست دادن تصویری جامع و صحیح از جهان هستی - قادر به فهم جایگاه خود در آفرینش شود. (۴)

دستیابی به «وجود محض» ..... مابعدالطبیعه است و طرح مفاهیمی همچون: وجوب و امکان، علت و معلول، حادث و قدیم، جوهر و عرض، ..... مابعدالطبیعه است و آن جا که از سیر و حرکت انسان، تبدیل او را به جهانی عقلانی، مشابه جهان عینی، بخواهیم، دست به دامان ..... مابعدالطبیعه شده ایم.

سراسری خارج ۹۰

۱) زبان - زبان - هدف (۲) روش - زبان - هدف (۳) زبان - روش - موضوع (۴) روش - روش - موضوع

هدف فلسفه کدام است؟

۱) بیان روابط و وظایف انسان با خدا (۲) معرفت الله (۳) وصول به حقیقت (۴) معرفت نظام هستی

کدام دانش از یک سلسله مسائل درباره‌ی مطلق وجود سخن می‌گوید؟

۱) مابعدالطبیعه (۲) شناخت‌شناسی (۳) منطق نظری (۴) منطق عملی

قلمرو اصلی کدام دانش، پهنه‌ی بی‌پایان هستی است؟

۱) منطق (۲) فلسفه (۳) عرفان (۴) کلام

کدام دانش از وجود بدون قید و شرط سخن می‌گوید؟

۱) عرفان (۲) روان‌شناسی (۳) مابعدالطبیعه (۴) منطق

پیدایش مکاتب و روش‌های گوناگون در رشته‌های مختلف علوم انسانی نتیجه‌ی کدام مورد است؟

۱) نگرش‌های متفاوت روان‌شناختی نسبت به انسان (۲) بینش‌های متفاوت هنری نسبت به هستی (۳) نگرش‌های متفاوت اجتماعی نسبت به هستی (۴) بینش‌های متفاوت فلسفی نسبت به انسان

هدف از طرح مباحث وجود در فلسفه کدام است؟

۱) وصول به حقیقت (۲) شناخت کل جهان هستی (۳) بررسی کمیت و کیفیت اشیاء (۴) تبیین عقلانی مسائل جزئی علوم تجربی

این عبارت در تعریف کدام دانش آمده است: «سیر و حرکت انسان است به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی»؟

۱) منطق (۲) اخلاق (۳) فلسفه (۴) کلام

سراسری ۹۳

در نظر فیلسوف، موجودات نسبت به هستی به منزله‌ی .....

۱) حروف‌اند و هستی در حکم کلمات است. (۲) کلمات‌اند و هستی معنای آن‌هاست. (۳) خوانندگان یک کتاب به خود کتاب‌اند. (۴) جملات و معانی یک کتاب به کل کتاب‌اند.

فلسفه علاوه بر تحقیق درباره‌ی مبانی ..... همه‌ی علوم تجربی، درباره‌ی مبانی ..... علوم انسانی نیز به پژوهش می‌پردازد. در نظر فیلسوف، اشیاء و موجودات در حکم حروف و کلمات و جملات هستند و ..... در حکم معنای آن‌هاست.

۱) خاص - کلی - وجود و ماهیت‌شان (۲) خاص - خاص - وجود و ماهیت‌شان (۳) کلی - خاص - وجود و هستی‌شان (۴) کلی - کلی - وجود و هستی‌شان

مباحث وجود در فلسفه به قصد ..... است و مابعدالطبیعه درباره‌ی ..... سخن می‌گوید و احکام و عوارض آن را به کمک روش ..... بررسی می‌کند.

۱) شناخت جهان طبیعت - وجود مطلق - تجربی و برهان عقلی (۲) شناخت کل جهان هستی - مطلق وجود - تجربی و برهان عقلی (۳) شناخت جهان طبیعت - وجود مطلق - تعقلی (۴) شناخت کل جهان هستی - مطلق وجود - تعقلی

کدام یک از موارد زیر، در زمره‌ی کارکردهای فلسفه قرار نمی‌گیرد؟

۱) تبیین عقلانی کلی‌ترین اموری که انسان با آن‌ها روبه‌رو است (۲) بحث درباره‌ی اعتبار و ارزش روش تجربی در شناخت طبیعت (۳) معین نمودن روش کشف قوانین در هر یک از علوم تجربی (۴) تعیین حدود و توانایی روش تجربی و تحقیق در اصول غیر تجربی علوم

عبارت «الحکمة هی صیرورة الانسان عالماً عقلياً مظاهياً للعالم العینی» با کدام بیت تناسب مفهومی دارد و ناظر بر چیست؟

۱) توکز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون / کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد - روش مابعدالطبیعه (۲) این همه عکس می و نقش نگارین که نمود / یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد - روش مابعدالطبیعه (۳) هر آن کاو ز دانش برد توشه‌ای / جهانی است بنشسته در گوشه‌ای - هدف مابعدالطبیعه (۴) عجز از ادراک ماهیت عمو / حالت عامه بود مطلق مگو - هدف مابعدالطبیعه

هدف فیلسوف این است که .....؛ بنابراین فلسفه می خواهد .....

- ۱) جهان عقلانی را درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی نماید - از ورای همه‌ی موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی، هستی را بشناسد.
- ۲) تصویری جامع و صحیح از جهان هستی به دست آورد - در شناخت ماهیت اشیاء تا آن جا ریشه‌یابی کند که به وجود محض، یعنی وجود بدون هیچ قید و شرط برسد.
- ۳) تصویری جامع و صحیح از جهان هستی به دست آورد - از ورای همه‌ی موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی، هستی را بشناسد.
- ۴) جهان عقلانی را درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی نماید - در شناخت ماهیت اشیاء تا آن جا ریشه‌یابی کند که به وجود محض، یعنی وجود بی‌قید و شرط برسد.

### چرا فلسفه بیاموزیم؟

شاید بپرسید که چرا باید فلسفه آموخت و وقت و عمر را در راه شناخت آراء و نظریات فلاسفه دربارہ‌ی وجود و هستی صرف کرد. فیلسوفان در وجودشناسی، چه راهی را پیش پای ما می‌نهند و گره از کدام مشکل زندگی ما می‌کشایند؟ البته این پرسش بی‌جایی نیست. اگر کسی را ببینیم که مشغول آموختن کار با رایانه است یا کمک‌های اولیه را می‌آموزد یا در حال تمرین و تلاش برای کسب هنر خوشنویسی است، بی‌درنگ فایده‌ی این آموزش‌ها را تصدیق می‌کنیم. این امور با زندگی روزمره‌ی ما ارتباط دارد و اگر کسی بخواهد آن‌ها را بیاموزد، او را ملامت نمی‌کنیم اما اگر با افکار فیلسوفان و اشخاصی که عمر خود را در شناخت احوال هستی سپری می‌کنند، برخورد کنیم، به خود حق می‌دهیم که درنگ کنیم و بپرسیم هستی‌شناسی را چه سود؟ این بحث‌ها به چه کار می‌آید؟

### لحظات حیرت

شاید برای شما هم پیش آمده باشد که وقتی با عجله می‌خواهید مطلبی را یادداشت کنید، قلم برمی‌دارید و هر چه روی کاغذ می‌کشید، چیزی نمی‌نویسد. گویی مرکب آن ناگهان خشکیده است. در این حال چه می‌کنید؟ یا وقتی که برای انجام یک کار فوری نیاز به تنظیم وقت دارید، به ساعت خود نگاه می‌کنید و برخلاف انتظار می‌بینید که از کار افتاده است؛ چه اندیشه‌ای به ذهن شما خطور می‌کند؟ زندگی و جهان اطراف نیز برای ما پیوسته همان حالت قلم و ساعت را دارند، باید بدانیم که تا زمانی که از پشت حجاب عادت به همه چیز می‌نگریم، زندگی را امری عادی و جهان را نیز محیط زندگی عادی خود و دیگران می‌بینیم و همه چیز به چشم ما طبیعی جلوه می‌کند اما هر عاملی که ما را از اشتغالات روزمره - هر چند به طور موقت - باز دارد و برای لحظاتی حجاب عادت را از پیش چشم ما دور سازد، ما را دچار بهت و حیرت می‌کند؛ در لحظات **حیرت در برابر هستی و وجود** و **حیرت در برابر زندگی** است که ما در آستانه‌ی تفکر فلسفی قرار می‌گیریم. به قول **افلاطون**: «فلسفه منحصرأ با **حیرت در برابر هستی** آغاز می‌شود».

### تأمل: در ابیات زیر، حیرت حافظ چه تفاوتی با حیرت مولوی دارد؟

در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت (حافظ)

یا نه این است و نه آن، حیرانی است گنج باید جست، این ویرانی است آنچه تو گنجش توهم می‌کنی ز آن توهم، گنج را گم می‌کنی (مولوی)

### فطرت اول و ثانی

«**صدرالمتألهین**، فیلسوف بزرگ اسلامی، در کتاب «مبدأ و معاد» از «ارسطو» نقل می‌کند که طلب فلسفه در گرو **عبور از فطرت اول به فطرت ثانی** است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به نظر می‌رسد.

مقصود فلاسفه از **فطرت اول**، همان «حالت عادی ما در برخورد و تماس با امور و مسائل زندگی هر روزه» است. در این حالت، آدمی به زندگی معمولی مشغول است، به کسب و کار، تحصیلات دانشگاهی، یافتن شغل خوب و پردرآمد، تأمین موقعیت اجتماعی، تشکیل خانواده و ... می‌اندیشد و در اهداف و مقاصدی که همگان در صدد دست یافتن به آن‌ها هستند، سهیم می‌شود. این احوال و اهداف و این‌گونه نظر کردن به زندگی، به فطرت اول تعلق دارد و چه بسا توجه آدمی در غالب اوقات عمر جز به همین امور معطوف نگردد.

توکز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

لازمه‌ی «عبور از فطرت اول» این است که آدمی هر چند برای لحظاتی از **قید عقل معاش فارغ شود** و با پرسش‌هایی روبه‌رو گردد که پاسخ‌گویی به آن‌ها، به ظاهر سودی دربر ندارد و بنابراین مصالح زندگی عادی مطرح نشده است اما در حقیقت، ارزش آن به اندازه‌ی ارزش وجود آدمی است. این حال، همان فطرت ثانی است که آدمی را به یکباره به حیرت و شگفتی دچار می‌کند و حساب سودها و زیان‌های مادی را به هم می‌ریزد: حقیقت من چیست؟ معنای زندگی چیست؟ جایگاه من در جهان کجاست؟ آیا مرگ پایان زندگی است؟ اصلاً جهان از کجا پدید آمده و به کدام سوی رهسپار است؟ و ...

❏ **نمونه‌یابی:** هر یک از موارد زیر، متعلق به کدام یک از فطرت‌های

اولی یا ثانوی است؟ هر کدام را در جدول زیر، در جای مناسب قرار دهید:

الف) مسافرت برای کسب انبساط خاطر

ب) کسب مهارت رانندگی

ج) تفکر راجع به علل اولیه‌ی عالم

د) تلاش برای زدودن اعجاب و حیرت

ه) تفکر درباره‌ی شغل آینده

و) تفکر درباره‌ی رابطه‌ی عدل خداوند با کشتار بی‌رحمانه‌ی عده‌ای از

مسلمانان آسیای شرقی

ز) چرا نیستیم؟

ح) چرا هستیم؟

فطرت اول	فطرت ثانوی

این پرسش‌ها برخلاف آنچه ظاهرینان می‌پندارند، برخاسته از بیماری یا جنون یا بوالهوسی نیست بلکه اقتضای ذات بشر است. بشر ذاتاً متفکر است و **تفکر همان فطرت ثانوی** اوست. این فطرت، آدمی را به پرسش درباره‌ی حقیقت وجود برمی‌انگیزد و سبب می‌شود که او از روابط و مناسبات زندگی هر روزی بگسلد و به سوی درک و دریافت حقیقت اشیاء و راز هستی برود. البته بی‌اعتنایی مردم عامی به این مسائل، ارزش آن‌ها را از بین نمی‌برد.

عجز از ادراک ماهیت عمو - حالت عامه بود مطلق مگو  
زان که ماهیات و سرّ سرّشان پیش چشم کاملان باشد عیان  
❏ ویژگی‌های فطرت ثانوی عبارتند از:

۱- آدمی را به یکباره به حیرت و شگفتی وادار می‌کند. ۲- حساب سودها و زبان‌های مادی را به هم می‌ریزد. ۳- آدمی را به پرسش درباره‌ی حقیقت وجود برمی‌انگیزد. ۴- سبب می‌شود انسان از روابط و مناسبات زندگی هر روزی بگسلد و به سوی درک و دریافت حقیقت اشیاء و راز هستی برود. ۵- انسان را به گوهر و حقیقت وجود خویش نزدیک می‌کند.

❏ **آلبرت اینشتاین** در کتاب «دنیایی که من می‌بینم» می‌گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به طور کلی چیست؟ اگر کسی بپرسد که آیا طرح چنین پرسش‌هایی عقلانی است، باید بگویم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی‌معنا واهی می‌پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی هم ندارد».

### پرسش‌های چهار گزینه‌ای



۲۴ مطابق نظر افلاطون، آغاز سیر فلسفی انسان چگونه است؟

   

۱) حیرت در برابر هستی      ۲) حیرت در برابر روح      ۳) تأمل در خود انسان      ۴) تفکر در ماوراءالطبیعه

۲۵ مطابق نقل صدرالمتألهین از ارسطو، طلب فلسفه در گرو کدام مورد است؟

   

۱) حیرت در برابر نفس آدمی      ۲) حیرت در برابر هستی  
۳) عبور از فطرت اول به فطرت ثانوی      ۴) عبور از احساس به عقل

۲۶ از دقت در بیت: «جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی / غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد» کدام مفهوم مستفاد می‌گردد؟

   

۱) لازمه‌ی صیانت از فطرت اول، تقید به تعقل و عقل معاش است.  
۲) طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانوی است.  
۳) فطرت اول، بیدار نگهداشتن حالت جست‌وجوگری در انسان است.  
۴) فطرت ثانوی، خروج از حد و مرز فطرت اول و زیر پا نهادن آن است.

سراسری ۸۵

۲۷ عبارت «صبرورة الانسان عالماً عقلياً مُضاهياً للعالم العینی» بیانگر ..... است که آغازگر آن به بیان افلاطون ..... می‌باشد. | سراسری خارج ۸۵

   

۱) نهایت علوم - حیرت در برابر هستی و گرفتار آمدن به بهت  
۲) نهایت علوم - چشم‌پوشی از سایه‌های منقش بر دیوار غار وجود  
۳) هدف مابعدالطبیعه - چشم‌پوشی از سایه‌های منقش بر دیوار غار وجود  
۴) هدف مابعدالطبیعه - حیرت در برابر هستی و گرفتار آمدن به بهت



۲۸ فراغ از قید عقل معاش و پرداختن به پاسخگویی به پرسش‌هایی که ابتلای انسان به حیرت و شگفتی را به دنبال دارد، در گرو ..... است و طرح سؤالات، برخاسته از ..... می‌باشد.

سراسری ۸۷

- ۱) عبور از فطرت اول به فطرت ثانی - فطرت انسان که رو به سوی پرستش دارد
- ۲) خروج از فطرت ثانی به فطرت اول - فطرت انسان که رو به سوی پرستش دارد
- ۳) خروج از فطرت ثانی به فطرت اول - اقتضای ذات بشر که موجودی متفکر است
- ۴) عبور از فطرت اول به فطرت ثانی - اقتضای ذات بشر که موجودی متفکر است

۲۹ نخستین گام ورود به آستانه‌ی تفکر فلسفی ..... است و این گام هرگز محقق نمی‌شود جز با ..... و بیت: «هر آن کاو ز دانش بزد توشه‌ای / جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» مبین ..... مابعدالطبیعه است.

سراسری خارج ۸۹

- ۱) گرفتار آمدن به حیرت در برابر هستی - گذر از فطرت اول به فطرت ثانی - هدف
- ۲) احساس نیاز به معرفت و شناخت - گذر از فطرت اول به فطرت ثانی - هدف
- ۳) گرفتار آمدن به حیرت در برابر هستی - توجه به ذات جستجوگر تشنه‌ی معرفت - موضوع
- ۴) احساس نیاز به معرفت و شناخت - توجه به ذات جستجوگر تشنه‌ی معرفت - موضوع

۳۰ انسان، زمانی در آستانه‌ی تفکر فلسفی قرار می‌گیرد که ..... و طلب فلسفه به بیان صدرالتألهین در گرو ..... است.

سراسری ۹۰

- ۱) دچار حیرت شود - عبور از فطرت اول به فطرت ثانی
- ۲) دچار حیرت شود - گذر از ماهیات و وصول به «وجود»
- ۳) به صحنه‌ی «وجود» قدم بگذارد - عبور از فطرت اول به فطرت ثانی
- ۴) به صحنه‌ی «وجود» قدم بگذارد - گذر از ماهیات و وصول به «وجود»

به گفته‌ی چه کسی، فلسفه منحصراً با حیرت در برابر هستی آغاز می‌شود؟

- ۱) هراکلیتوس (۲) اپیکور (۳) زنون (۴) افلاطون

۳۲ این مطلب را که «طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است» چه کسی برای اولین بار مطرح کرده است؟

- ۱) ابن سینا (۲) افلوپین (۳) ملاصدرا (۴) ارسطو

۳۳ صدرالتألهین در کدام کتاب خویش از ارسطو نقل می‌کند که «طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است»؟

- ۱) حکمت عرشیه (۲) اسفار (۳) مبدأ و معاد (۴) شواهدالربوبیه

۳۴ مقصود فلاسفه از «فطرت اول» چیست؟

- ۱) آفرینش انسان در بدو خلقت
- ۲) تفکر و تعقل در مبادی هستی
- ۳) حالت عادی انسان در برخورد با مسائل زندگی
- ۴) لحظات حیرت در برابر روح انسان

۳۵ لازمه‌ی عبور از فطرت اول به فطرت ثانی کدام است؟

- ۱) رهایی از قید عقل معاش
- ۲) عمل کردن به خواسته‌های غریزی
- ۳) تبیین راه و رسم سعادت انسان
- ۴) تهذیب نفس و تزکیه‌ی روح

۳۶ کدام یک از موارد زیر، همان «فطرت ثانی بشر» است؟

- ۱) غریزه (۲) وحی (۳) وجود (۴) تفکر

۳۷ کدام یک از موارد زیر، از ویژگی‌های فطرت ثانی انسان نمی‌باشد؟

- ۱) آدمی را به یکباره به حیرت و شگفتی دچار می‌کند.
- ۲) انسان را با روابط و مناسبات زندگی هر روزی پیوند می‌دهد.
- ۳) آدمی را به پرسش درباره‌ی حقیقت وجود برمی‌انگیزد.
- ۴) انسان را به گوهر و حقیقت وجود خویش نزدیک می‌کند.

۳۸ جمله‌ی «انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی‌معنا و واهی می‌پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی هم ندارد» از کیست؟

- ۱) آلبرت اینشتاین (۲) ابن سینا (۳) توماس آکویناس (۴) ارسطو

۳۹ کتاب «دنیا بی که من می‌بینم» اثر کیست؟

- ۱) صدرالتألهین (۲) ارسطو (۳) آلبرت اینشتاین (۴) ابراهیم مدکور

سراسری ۹۲

کدام عبارت در مورد فطرت ثانی درست نیست؟

- ۱) آدمی را از مناسبات زندگی هر روزه می‌گسلد و به تأمل در مورد آن‌ها وامی‌دارد.
- ۲) مسائلی برای انسان ایجاد می‌کند که در نظر بسیاری از مردم فاقد اهمیت است.
- ۳) بدون کنار گذاشتن امور و مسائل روزمره‌ی زندگی نمی‌توان به آن رسید.
- ۴) بیدار شدن آن در آدمی، حساب سود و زیان‌های مادی را در هم می‌ریزد.

سراسری خارج ۹۳

در بیت «تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون / کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد»، «گذر به کوی طریقت» عبارت است از:

- ۱) عبور از فطرت اول به فطرت ثانی
- ۲) تبیین عقلانی مسائل اساسی حیات
- ۳) بی‌اعتنایی به امور طبیعی و تأمل در اهداف مهم
- ۴) حرکت از فطرت ثانی و رسیدن به اصل حقیقت

فیلسوف بزرگ اسلامی ..... در کتاب ..... از ارسطو نقل می‌کند که طلب فلسفه ..... است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به نظر می‌رسد.

- ۱) ابن سینا - اشارات و تنبیهات - مرهون حیرت در برابر هستی و حیرت در برابر زندگی
- ۲) ملاصدرا - مبدأ و معاد - مرهون حیرت در برابر هستی و حیرت در برابر زندگی
- ۳) ابن سینا - اشارات و تنبیهات - در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی
- ۴) ملاصدرا - مبدأ و معاد - در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی

از دقت در بیت «تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون / کجا به سوی طریقت گذر توانی کرد» این مفهوم استنباط می‌گردد که ..... و طرح سؤالاتی که ابتلای انسان به حیرت را به دنبال دارد، نشان‌دهنده‌ی ..... می‌باشد.

- ۱) وجود، اساسی‌ترین مفهوم و مدار همه‌ی بحث‌های مابعدالطبیعه است - اقتضای ذات بشر که موجودی متفکر است
- ۲) طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است - اقتضای ذات بشر که موجودی متفکر است
- ۳) وجود، اساسی‌ترین مفهوم و مدار همه‌ی بحث‌های مابعدالطبیعه است - فطرت انسان که فقط رو به مسائل عادی روزمره‌ی زندگی دارد
- ۴) طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است - فطرت انسان که فقط رو به مسائل عادی روزمره‌ی زندگی دارد

## دین و فلسفه

ما در رویارویی با مسائل وجود و آغاز و انجام جهان و معنای حیات انسان از دین انتظار دستگیری و ارشاد داریم. دین الهی که از سرچشمه‌ی وحی می‌جوشد، به بیان همین مسائل می‌پردازد و راه و رسم سعادت انسان را با تبیین جهان و آغاز و انجام آن به ما نشان می‌دهد. پس دیگر به فلسفه و دستاوردهای عقل بشر چه حاجت است؟ نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمدنودهم پیش ماست

در معارف وحی مطالب فراوانی می‌توان یافت که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به حقیقت و احوال وجود مربوط می‌شود. آیات و روایات به مناسبت‌های گوناگون در باب مبدأ وجود، نحوه‌ی به وجود آمدن جهان، مراتب و درجات هستی، چگونگی سیر و تحول موجودات جهان، جایگاه انسان در عالم هستی، معرفت خداوند و ارتباط جهان با خداوند سخن گفته‌اند. در قرآن کریم و کلام پیشوایان دین به صورت دعا یا خطبه و خطابه نکات فراوانی در این زمینه آمده است؛ دو نکته‌ی اساسی را درباره‌ی این بخش از تعالیم دین نباید از نظر دور داشت:

### ۱- ماهیت فلسفی: طرح مباحث وجودشناسی در معارف الهی، هرگز

ماهیت این مباحث را دگرگون نمی‌کند؛ یعنی هرچند این مباحث منشأ آسمانی دارند و حاصل اندیشه‌ی فیلسوفان نیستند اما محتوایی فلسفی دارند و مواضع نظری دین را درباره‌ی جهان هستی بیان می‌کنند. در متون دینی مسائل فلسفی در قالب اصطلاحات فلاسفه مطرح نشده است اما بیان یک مسأله به هر زبانی که باشد، معنای نهفته در آن را تغییر نمی‌دهد. بحث درباره‌ی احوال وجود در هر جا و به هر زبانی که مطرح شود، به قلمرو فلسفه تعلق دارد و می‌توان آن را به شیوه‌ی فلسفی مطالعه کرد. اختلاف در تعبیر یا تفاوت در چگونگی بیان این مسائل، تعلق آن‌ها را به قلمرو فلسفه خدشه‌دار نمی‌کند. چه بسایزند عارفان و متفکرانی که به زبان شعر و تشبیه، به همان معانی‌ای اشاره داشته‌اند که مراد فلاسفه بوده اما تعبیر آن‌ها با تعبیر و کلمات فلاسفه متفاوت است. **خواجehی شیراز** به زبان خود می‌سراید:

حسن روی توبه یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه‌ی اوهام افتاد  
این همه عکس می‌ونقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد



یا حکیم قآنی سروده است:

حمد بی حد را سزد ذاتی که بی‌همتاستی واحد یکتاستی هم خالق اشیاستی  
منقطع گردد اگر فیض دمی از کائنات هستی از ذرات عالم در زمان برخاستی  
نسبت واجب به موجودات چون شمس است و ضوء نی به مانند بنا و نسبت بتاستی  
«شمس» یعنی «خورشید» و «ضوء» یعنی «پرتو خورشید» (یا پرتو  
هر نوری).

امام خمینی (ره) درباره‌ی اختلاف در تعبیر می‌فرماید: «یک مطلب  
اگر با زبان‌های مختلف هم بیان شود، باز همان مطلب است؛ مثلاً  
فلاسفه زبانی خاص خودشان دارند، عرفا نیز زبانی مخصوص دارند،  
شعرا هم زبان خاص شعری دارند. زبان اولیاء معصوم (ع) هم طور  
دیگری است ... فلاسفه به علت و معلول و مبدأ و اثر تعبیر می‌کنند  
و عده‌ای از اهل عرفان نیز همین معنا را به ظاهر و مظهر و تجلی و  
مانند آن تعبیر می‌نمایند. قرآن و ادعیه و این فلاسفه و شعرا و عرفا  
همه یک مطلب را می‌گویند. مطالب، مختلف نیست، تعبیرات و زبان‌ها  
مختلف است و نباید مردم را از این برکات دور کرد» (تفسیر سوره‌ی  
حمد، امام خمینی (ره)). این معانی فلسفی در کتاب و سنت به بیان  
دینی و در قالب کلام خدا و پیشوایان دین ابراز شده است. فراوانی این  
تعبیر در معارف دینی، انسان را به تعمق و تدبیر در آن‌ها وادار می‌کند.  
تأمل: در قرآن عبارت «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»  
در ارتباط با کدام داستان به کار رفته؟ چرا خداوند از کافران برای  
مدعیانشان طلب دلیل می‌کند؟ (بقره، ۱۱۱)

### نگاهی به آیات و روایات

آیات زیر دارای معانی و مضامین فلسفی هستند:

۱) سَتَرِبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ.  
(فصلت، ۵۳)

ترجمه: ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً  
آشکار می‌کنیم تا معلوم شود که خداوند حق است.

۲) وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَاَيُّمَا تَوَلَّوْا فِئْتَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ. (بقره، ۱۱۵)

ترجمه: مشرق و مغرب از آن خداست؛ به هر سمت روی آورید، به او روی  
آورده‌اید.

۳) وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهٗ اِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُوْمٍ. (حجر، ۲۱)  
ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن در نزد ماست و ما آن  
را جز به اندازه‌ی معین نازل نمی‌کنیم.

۴) هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ. (حدید، ۳)  
ترجمه: اوست آغاز و اوست پایان، اوست آشکار و اوست پنهان و او به هر  
چیز آگاه است.

۵) قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ؛ اللّٰهُ الصَّمَدُ. (توحید، ۱ و ۲)

ترجمه: بگو اوست خدای یگانه؛ خداوند، بی‌نیاز و غنی است.

در حدیث است که از امام سجاد - علیه‌السلام - درباره‌ی «توحید»  
پرسیدند. فرمود: خداوند می‌دانست در آخرالزمان گروه‌هایی ژرفاندیش  
خواهند آمد؛ از این‌رو سوره‌ی توحید و آیات اول سوره‌ی حدید  
(یعنی: هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم) را  
فرستاد و هر کس سخنی غیر از آن‌ها بگوید، هلاک شده است. پس:  
دلیل نزول «سوره‌ی توحید» و آیات اول «سوره‌ی حدید»، ظهور  
گروه‌های ژرفاندیش در آخرالزمان است.

مطالعات دقیق فلسفی و عرفانی، حکما و عرفا را به این حقیقت  
رهنمون می‌شود که آیات سوره‌ی توحید و آیات اول سوره‌ی  
حدید، عالی‌ترین مرتبه‌ی توحید و معرفت هستند.

صدرالمتألهین، فیلسوف بزرگ اسلامی، در «شرح اصول کافی»  
می‌گوید: «... بهره‌هایی که از آیات سوره‌ی مبارکه‌ی حدید می‌بردم،  
بیش از نتایج آیات دیگر بود. لذا در هنگام شروع به نوشتن تفسیر  
قرآن، نخستین بخشی که انتخاب کردم و به تفسیر آن پرداختم، همین  
سوره‌ی مبارکه بود و سپس به تفسیر گروه دیگری از سوره‌ی آیات  
پرداختم و بعد از پایان آن و پس از گذشت حدود دو سال، به حدیث  
امام سجاد - علیه‌السلام - برخورد نمودم و نشاطم افزوده شد و به  
شکرانه‌ی این نعمت، خداوند منان را سپاسگزاری کردم».

در نهج‌البلاغه و دیگر آثار منقول از حضرت علی - علیه‌السلام -  
حدود چهل نوبت به مباحثی با ماهیت فلسفی درباره‌ی مسائل کلی  
حیات پرداخته شده است. بعضی از این بحث‌ها طولانی و گاهی  
بیش از چندین صفحه است.

در خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه، در باب معرفت به خداوند و مبدأ  
هستی می‌خوانیم: «آغاز دین، معرفت و شناخت کردگار است و کمال  
معرفت، ایمان به ذات آفریدگار است. کمال ایمان در توحید اوست و  
کمال توحید در اخلاص به ساحت مقدس اوست و کمال اخلاص در  
نفی صفات زاید بر ذات اوست؛ زیرا هر صفتی غیر از موصوف و هر  
موصوفی غیر از صفتی است که بر آن عارض می‌شود. پس هر کس  
برای خداوند صفتی زاید قائل شود، او را قرین و همدم چیزی ساخته  
است و هر کس که او را قرین چیزی بداند، او را دو چیز انگاشته و  
هر کس خدا را دو چیز بینگارد، برای آن، جزء و بخش قائل شده و  
هر کس چنین اعتقادی داشته باشد، خدا را نشناخته است.  
جاهل به مقام ربوبی به سوی او اشاره می‌کند و هر کس  
چنین کند او را محدود ساخته و هر محدودی قابل شمارش  
است و خدا منزله از این نسبت‌هاست» (اول الدین معرفت و  
کمال معرفت تصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال  
توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه. لشهادة  
کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفه. فمن  
وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه  
و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار الیه و من اشار الیه فقد  
حده و من حد فقد عده).

## ۲- دعوت به تفکر: نکته‌ی دوم را با این پرسش مطرح می‌کنیم:

هدف وحی از طرح این مباحث با این وسعت و عمق چه بوده است؟ آیا هدف وحی این بوده که نحوه‌ی نگرش نسبت به جهان هستی عرضه کند تا مسلمانان با تدبیر و تفکر و الهام‌گرفتن از آن، اندیشه و آگاهی خویش را تکامل بخشند و فرهنگ اسلامی را به اتکای این مبانی عمیق و استوار به رشد و بالندگی برسانند یا این‌که می‌خواسته مطالبی حل‌ناشدنی و غیرقابل فهم را عرضه کند و اندیشه‌ها را به تسلیم و سکوت و قبول کورکورانه وادارد؟ تاریخ اسلام نشان می‌دهد در صدر اسلام، در میان عامه (مسلمانان اهل سنت) دو جبهه‌ی مختلف در قبال مسائل ذکر شده پدید آمد. یکی **جبهه‌ی نفی و تعطیل** که پیشروان آن گروهی به نام **اهل حدیث** بودند. آن‌ها معلوماتشان در حدود «نقل و روایت احادیث» بود و هرگونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل عقلی در مسائل مابعدالطبیعی‌ی دین را ناروا می‌شمردند؛ اما جبهه‌ی دیگر که **معتزله** پرچم‌دار آن بودند، بحث عقلی را در مباحث مابعدالطبیعی‌ی دین جایز می‌دانستند و به آن اهتمام می‌ورزیدند.

در میان اهل سنت، گروه **معتزله** به شیعه نزدیک‌تر و کم و بیش از عقل فلسفی و استدلالی بهره‌مند بودند اما نتوانستند در برابر موج مخالف، ایستادگی کنند و سرانجام تقریباً منقرض شدند. یکی از فقهای جماعت گفته است: «هرچه خداوند خودش را در قرآن توصیف کرد، نباید تفسیر کرد و درباره‌ی آن بحث نمود. **تفسیر این‌گونه آیات، تلاوت آن‌ها و سکوت درباره‌ی آن‌ها است.**»

درباره‌ی یکی از فقهای چهارگانه‌ی اهل سنت نوشته‌اند:

«شخصی از او درباره‌ی آیه‌ی «الرحمن علی العرش استوی» (خداوند بر عرش مستولی گردید؛ طه، آیه‌ی ۵) سؤال کرد. او آنچنان خشمناک شد که هرگز آن‌گونه دیده نشده بود. عرق بر چهره‌اش نشست. جمع حاضر همه سرها را پایین افکندند. پس از چند لحظه، سر برداشت و گفت: کیفیت، نامعلوم و استواء خداوند بر عرش، معلوم و اعتقاد به آن واجب و سؤال هم بدعت است». آنگاه خطاب به پرسش‌کننده گفت: تو که چنین سؤالاتی داری، می‌ترسم که گمراه باشی. سپس او را از جلسه اخراج کرد.

«**اهل حدیث** در پاسخ کسانی که خواستار بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل در مسائل مابعدالطبیعی‌ی دین بودند، جمله‌ی «الکیفیه مجهولة و السؤال عنه بدعة» را که ظاهراً جمله‌ی شایعی بوده، مطرح می‌کرده‌اند. **استدلال:** با توجه به عبارت قرآنی «و لا تقف ما لیس لک به علم» از چیزی که دانشی در مورد آن نداری پیروی نکن (اسراء، آیه‌ی ۳۶):

- به نظر شما آیه خطاب به چه کسانی است؟

- با توجه به آیات قرآن سخن اهل حدیث را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دلیل خود را برای کلاس توضیح دهید.

« دو جدول زیر، خلاصه‌ی بیان حضرت علی - علیه‌السلام - در خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه در باب معرفت به خداوند و مبدأ هستی است:

آغاز دین	معرفت و شناخت‌کردگار
کمال معرفت	ایمان به ذات آفریدگار
کمال ایمان	توحید خداوند
کمال توحید	اخلاص به ساحت مقدس خداوند
کمال اخلاص	نفی صفات زاید بر ذات خداوند

هرکس برای خداصفتی زاید قائل شود	خدا را قرین و همدم چیزی ساخته است
هرکس خدا را قرین چیزی بداند	خدا را دو چیز انگاشته است
هرکس خدا را دو چیز بینگارد	برای خدا جزء و بخش قائل شده است
هرکس برای خدا جزء و بخش قائل شود	خدا را نشناخته است
هرکس (جاهل به مقام ربوبی) به سوی او اشاره کند	خدا را محدود ساخته است

حضرت علی - علیه‌السلام - درباره‌ی موجودات برتر از عالم طبیعت که واسطه‌ی بین خداوند و عالم طبیعت‌اند - یعنی فرشتگان و ملائک - می‌فرمایند: «موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوه؛ زیرا جملگی مجردند و فعلیت تمام دارند و در نهایت کمال ممکن‌اند. ذات باری بر آن‌ها تجلی کرد، نورانی شدند و فیوضاتش را بر آن‌ها افاضه نموده، به کمال ممکن رسیدند و در نتیجه نمونه‌ی بارز خلقت و واسطه‌ی فیض آفرینش شدند» (صور عاریة عن المواد، خالیة عن القوة و الاستعداد، تجلی لها فاشرقت و طالعها فتلاوات و ألقى فی هویتها مثاله فأظهر عنها افعاله / غررالحکم و دررالکلم؛ ج ۲؛ ص ۴۱۷).

منظور از «ماده و قوه» **استعداد برای تغییر و حرکت** است. موجودات طبیعی به دلیل قوه و ماده‌ای که دارند، پیوسته در معرض تغییر و تحول‌اند و می‌توانند از نقص به سوی کمال حرکت کنند اما موجودی که همه‌ی کمالات ممکن خویش را واجد باشد، دیگر تغییر و تحول نمی‌پذیرد و از این رو دارای فعلیت کامل است.

«**حضرت فاطمه‌ی زهرا** - سلام‌الله علیها- در خطبه‌ی معروفی می‌فرمایند: «... خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند و گمان‌ها چونی و چگونگی او را ندانند، همه چیز را از هیچ پدید آورد و بی‌نمونه‌ای انشاء کرد. نه به آفرینش آن‌ها نیازی داشت و نه از آن خلقت سودی برداشت، جز آن که **خواست تا قدرتش را آشکار سازد**» (بلاغات‌النساء، خطبه‌ی دوم).

«**جست‌وجو:** آیا می‌توانید در سوره‌های زیر، آیاتی را بیابید که به مسائل فلسفی اشاره نموده باشد؟

۱- بقره ۲- آل عمران ۳- مائده ۴- انعام

متون اسلامی نه تنها در مورد این مسائل سکوت نمی‌کند بلکه سلسله مطالبی را مطرح می‌سازد که در جهان اندیشه، سابقه نداشته است و در هیچ یک از ادیان گذشته نیز نشانی از آن‌ها یافت نمی‌شود.

## پاسخنامه‌ی تشریحی

۱ &lt; ۲

مابعدالطبیعه عبارت است از علم به احوال موجود از آن جهت که موجود است.

۲ &lt; ۳

موضوع فلسفه‌ی اولی وجود محض یا مطلق وجود است.

۳ &lt; ۲

ماوراءالطبیعه مرتبه‌ای از عالم هستی است و مابعدالطبیعه علم به هستی است در حالت کلی.

۴ &lt; ۱

انسان در حوزه‌ی علوم تجربی برای تبیین عقلانی مبانی کلی و پایه‌های اصلی این علوم به «فلسفه» نیازمند است.

۵ &lt; ۱

فلسفه علم هستی‌شناسی است و به این اعتبار به آن مابعدالطبیعه می‌گویند. مابعدالطبیعه (متافیزیک) به شناخت اشیاء - فقط و فقط از آن جهت که «هستند» و «هستی» دارند - می‌پردازد؛ یعنی مابعدالطبیعه، هستی‌شناسی به طور مطلق است.

۶ &lt; ۴

مفاهیمی مانند وجوب و امکان، حادث و قدیم و ... موضوع بحث مابعدالطبیعه (فلسفه‌ی اولی) است. فلسفه می‌خواهد از ورای همه‌ی موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی هستی را بشناسد.

۷ &lt; ۴

هدف مابعدالطبیعه این است که از ورای همه‌ی موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی، هستی را بشناسد. به همین دلیل در تعریف آن گفته‌اند: فلسفه سیر و حرکت انسان است به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی (الحکمة هی صیرورة الانسان عالمًا عقلياً مضاهياً للعالم العینی).

هر آن کاو ز دانش برد توشه‌ای جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

۸ &lt; ۲

اساسی‌ترین مفهوم و مدار همه‌ی بحث‌های مابعدالطبیعه، وجود است. قلمرو مابعدالطبیعه، مجموع هستی است که روبه‌رو شدن با واقعیت‌ها می‌باشد.

۹ &lt; ۱

در نظر فیلسوف، اشیاء و موجودات در حکم «حروف و کلمات و جملات» هستند و وجود و هستی‌شان در حکم «معنای آن‌ها» است. فیلسوف می‌خواهد تصویری جامع و صحیح از جهان هستی به دست آورد. فلسفه می‌خواهد از ورای همه‌ی موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی هستی را بشناسد. به همین جهت، در تعریف فلسفه گفته‌اند: فلسفه سیر و حرکت انسان است، به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی.

۱۰ &lt; ۲

دستیابی به وجود محض ← روش مابعدالطبیعه / طرح مفاهیم وجوب و امکان و ... ← زبان مابعدالطبیعه / سیر و حرکت انسان به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی ← هدف مابعدالطبیعه

۱۱ &lt; ۴

مباحث وجود در فلسفه به قصد «شناخت کل جهان هستی» است و فیلسوف می‌خواهد تصویری جامع و صحیح از جهان به دست آورد. پس هدف فلسفه معرفت و شناخت کل نظام هستی است.

۱۲ &lt; ۱

مابعدالطبیعه از یک سلسله مسائل درباره‌ی مطلق وجود - یعنی وجود بدون هیچ قید و شرط - سخن می‌گوید و احکام و عوارض آن را بررسی می‌کند.

۱۳ &lt; ۲

فلسفه علم هستی‌شناسی است؛ لذا قلمرو اصلی آن «پهنه‌ی بی‌پایان هستی» است.

۱۴ &lt; ۳

مابعدالطبیعه از یک سلسله مسائل درباره‌ی مطلق وجود، یعنی وجود بدون هیچ قید و شرط، سخن می‌گوید.

۱۵ &lt; ۴

رشته‌های مختلف علوم انسانی هر یک بر نوعی بینش فلسفی نسبت به انسان متکی است و بر اساس دیدگاه‌های متفاوت فلسفی، مکاتب و روش‌های گوناگونی در رشته‌های علوم انسانی پدید می‌آید.

۱۶ &lt; ۲

هدف از طرح مباحث وجود در فلسفه شناخت کل جهان هستی است.

۱۷ &lt; ۳

در تعریف فلسفه گفته‌اند: «فلسفه سیر و حرکت انسان است، به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی».

۱۸ &lt; ۲

در نظر فیلسوف، اشیاء و موجودات در حکم حروف و کلمات و جملات هستند و وجود و هستی‌شان در حکم معنای آن‌هاست.

۱۹ &lt; ۳

فلسفه علاوه بر تحقیق درباره‌ی مبانی کلی همه‌ی علوم تجربی، درباره‌ی مبانی خاص علوم انسانی نیز به پژوهش می‌پردازد. در نظر فیلسوف، اشیاء و موجودات در حکم حروف و کلمات و جملات هستند و وجود و هستی‌شان در حکم معنای آن‌هاست.

۲۰ &lt; ۴

مباحث وجود در فلسفه به قصد شناخت کل جهان هستی است. مابعدالطبیعه از یک سلسله مسائل درباره‌ی مطلق وجود، یعنی وجود بی‌قید و شرط، سخن می‌گوید و احکام و عوارض آن را بررسی می‌کند. مابعدالطبیعه، وجود اشیاء را به کمک تبیین عقلانی یعنی به روش تعقلی می‌شناسد و با قدم عقل و برهان عقلی پیش می‌رود.

۲۱ < ۳

فلسفه می‌کوشد تا کلی‌ترین اموری را که انسان با آن‌ها روبه‌روست، تبیین عقلانی کند. فلسفه هم مبانی علوم را تحکیم می‌کند و هم درباره‌ی اعتبار و ارزش روش تجربی در شناخت طبیعت سخن می‌گوید و حدود و توانایی روش تجربی را تعیین می‌نماید. فلسفه علاوه بر تحقیق درباره‌ی مبانی کلی علوم تجربی، درباره‌ی مبانی خاص علوم انسانی نیز به پژوهش می‌پردازد.

۲۲ < ۳

عبارت «فلسفه سیر و حرکت انسان است، به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی» با بیت هر آن کاو ز دانش برد توشه‌ای / جهانی است بنشسته در گوشه‌ای تناسب مفهومی دارد و اشاره به هدف مابعدالطبیعه دارد.

۲۳ < ۳

مباحث وجود در فلسفه به قصد شناخت کل جهان هستی است و فیلسوف می‌خواهد تصویری جامع و صحیح از جهان هستی به‌دست آورد. فلسفه می‌خواهد از ورای همه‌ی موجودات به کل هستی نظر کند و با یک دید کلی، هستی را بشناسد.

۲۴ < ۱

به نظر افلاطون، فلسفه با حیرت در برابر هستی آغاز می‌شود.

۲۵ < ۳

صدرالمتألهین، در کتاب مبدأ و معاد از ارسطو نقل می‌کند که طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به نظر می‌رسد.

۲۶ < ۲

مقصود فلاسفه از «فطرت اول» همان «حالت عادی ما در برخورد و تماس با امور و مسائل زندگی هر روزه» است. لازمه‌ی عبور از فطرت اول این است که آدمی برای لحظاتی از قید عقل معاش فارغ شود و با پرسش‌هایی روبه‌رو گردد که ارزش آن به اندازه‌ی ارزش وجود آدمی است. این حال همان «فطرت ثانی» است.

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد  
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

۲۷ < ۴

منظور عبارت «غبار ره بنشان» همان عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است. این عبارت بیانگر هدف مابعدالطبیعه است. افلاطون معتقد است که فلسفه منحصرأ با حیرت در برابر هستی آغاز می‌شود.

۲۸ < ۴

طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است و لازمه‌ی این عبور، فراغت از قید عقل معاش و پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی است که اقتضای ذات بشر است؛ چرا که بشر ذاتاً متفکر است و تفکر، همان فطرت ثانی او است.

۲۹ < ۱

ما در لحظات حیرت در برابر هستی و وجود و حیرت در برابر زندگی در آستانه‌ی تفکر فلسفی قرار می‌گیریم. طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است. بیت «هر آن کاو ز دانش برد توشه‌ای / جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» بیانگر هدف مابعدالطبیعه است؛ چنان‌که در تعریف فلسفه گفته‌اند: فلسفه، سیر و حرکت انسان است، به صورتی که جهانی شود عقلانی، درست مشابه و نظیر جهان عینی و خارجی.

۳۰ < ۱

با حیرت در برابر هستی و وجود و حیرت در برابر زندگی، ما در آستانه‌ی تفکر فلسفی قرار می‌گیریم. صدرالمتألهین در کتاب «مبدأ و معاد» از «ارسطو» نقل می‌کند که: طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به نظر می‌رسد.

۳۱ < ۴

در لحظات حیرت در برابر هستی و وجود و حیرت در برابر زندگی است که ما در آستانه‌ی تفکر فلسفی قرار می‌گیریم. به قول افلاطون: «فلسفه منحصرأ با حیرت در برابر هستی آغاز می‌شود».

۳۲ < ۴

صدرالمتألهین (ملاصدرا) در کتاب «مبدأ و معاد» از ارسطو نقل می‌کند که طلب فلسفه در گرو عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به نظر می‌رسد.

۳۳ < ۳

صدرالمتألهین در کتاب مبدأ و معاد از ارسطو نقل می‌کند که طلب فلسفه در گرو «عبور از فطرت اول به فطرت ثانی» است.

۳۴ < ۳

مقصود فلاسفه از «فطرت اول»، همان حالت عادی ما در برخورد و تماس با امور و مسائل زندگی هر روزه است.

۳۵ < ۱

لازمه‌ی عبور از فطرت اول این است که آدمی برای لحظاتی از قید عقل معاش فارغ شود و با پرسش‌هایی روبه‌رو گردد که پاسخ‌گویی به آن‌ها، به ظاهر سودی در بر ندارد اما در حقیقت، ارزش آن به اندازه‌ی ارزش وجود آدمی است.  
تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

۳۶ < ۴

بشر ذاتاً متفکر است و تفکر، همان فطرت ثانی اوست.

۳۷ < ۲

ویژگی‌های فطرت ثانی عبارتند از: ۱- آدمی را به یکباره به حیرت و شگفتی وادار می‌کند. ۲- حساب سودها و زیان‌های مادی را به هم می‌ریزد. ۳- آدمی را به پرسش درباره‌ی حقیقت وجود برمی‌انگیزد. ۴- سبب می‌شود انسان از روابط و مناسبات زندگی هر روزی بگسلد و به سوی درک و دریافت حقیقت اشیاء و راز هستی برود. ۵- انسان را به گوهر و حقیقت وجود خویش نزدیک می‌کند.

۲ &lt; ۴۸

خاستگاه فلسفه‌ی اسلامی را باید در متن و بطن خود اسلام جست‌وجو کرد نه در برخورد تاریخی اسلام با فلسفه‌های دیگر. اهل حدیث هرگونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل عقلی را در مباحث مابعدالطبیعه‌ی دین جایز نمی‌دانستند.

۲ &lt; ۴۹

خاستگاه فلسفه‌ی اسلامی را باید در متن و بطن خود اسلام جست‌وجو کرد نه در برخورد تاریخی اسلام با فلسفه‌های دیگر.

۲ &lt; ۵۰

اهل حدیث که معلوماتشان در حدود نقل و روایت احادیث بود، هرگونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل در این مسائل را ناروا می‌شمردند. درباره‌ی یکی از فقهای چهارگانه‌ی اهل سنت نوشته‌اند: شخصی از او درباره‌ی آیه‌ی «الرحمن علی العرش استوی» سؤال کرد. اهل حدیث در پاسخ کسانی که درباره‌ی این مسائل می‌پرسیده‌اند، جمله‌ی «الکیفیه مجهوله و السؤال عنه بدعه» را که ظاهراً جمله‌ی شایعی بوده، مطرح می‌کرده‌اند.

۴ &lt; ۵۱

اهل حدیث از مسلمانان اهل سنت بودند که جبهه‌ی نفی و تعطیل را تشکیل می‌دادند و هرگونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل را در مباحث مابعدالطبیعه‌ی دین ناروا می‌دانستند.

۱ &lt; ۵۲

مطالعات دقیق فلسفی و عرفانی، حکما و عرفا را به این حقیقت رهنمون می‌شود که آیات سوره‌ی توحید و آیات اول سوره‌ی حدید، عالی‌ترین مرتبه‌ی توحید و معرفت هستند.

۲ &lt; ۵۳

در میان اهل سنت، گروه معتزله به شیعه نزدیک‌تر و کم و بیش از عقل فلسفی و استدلالی بهره‌مند بودند اما نتوانستند در برابر موج مخالف، ایستادگی کنند و سرانجام تقریباً منقرض شدند.

۱ &lt; ۵۴

نخستین سوره‌ای که صدرالمتألهین به تفسیر آن پرداخت، سوره‌ی حدید بود.

۱ &lt; ۵۵

در حدیث است که از امام سجاد - علیه‌السلام - درباره‌ی «توحید» پرسیدند. فرمود: خداوند می‌دانست در آخرالزمان گروه‌هایی ژرفاندیش خواهند آمد؛ از این رو سوره‌ی توحید و آیات اول سوره‌ی حدید (یعنی: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) را فرستاد و هر کس سخنی غیر از آن‌ها بگوید هلاک شده است.

۳ &lt; ۵۶

معتزله بحث عقلی را در مباحث مابعدالطبیعه‌ی دین جایز می‌دانستند و به آن اهتمام می‌ورزیدند.

۱ &lt; ۵۷

عبارت «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» سومین آیه از سوره‌ی حدید است.

۱ &lt; ۳۸

آلبرت اینشتاین در کتاب «دنیایی که من می‌بینم» می‌گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به طور کلی چیست؟ اگر کسی بپرسد که آیا طرح چنین پرسش‌هایی عقلانی است، باید بگوییم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی‌معنا و واهی می‌پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی هم ندارد».

۳ &lt; ۳۹

کتاب «دنیایی که من می‌بینم» اثر آلبرت اینشتاین است.

۳ &lt; ۴۰

برای عبور از فطرت اول به فطرت ثانی، نیاز به کنار گذاشتن امور و مسائل روزمره‌ی زندگی نیست.

۱ &lt; ۴۱

لازمه‌ی عبور از فطرت اول به فطرت ثانی این است که آدمی هر چند برای لحظاتی از قید عقل معاش فارغ شود و با پرسش‌هایی روبه‌رو گردد که پاسخ‌گویی به آن‌ها، به ظاهر سودی در بر ندارد و بنابر مصالح زندگی عادی مطرح نشده است.

توکز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

۴ &lt; ۴۲

صدرالمتألهین (ملاصدرا)، فیلسوف بزرگ اسلامی، در کتاب مبدأ و معاد از ارسطو نقل می‌کند که طلب فلسفه در گروه عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به‌نظر می‌رسد.

۲ &lt; ۴۳

این بیت اشاره به این سخن صدرالمتألهین دارد که طلب فلسفه در گروه عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است و بدون آن، فلسفه بی‌معنا و بی‌فایده به‌نظر می‌رسد. لازمه‌ی عبور از فطرت اول این است که آدمی هر چند برای لحظاتی از قید عقل معاش فارغ شود و با پرسش‌هایی روبه‌رو گردد که پاسخ‌گویی به آن‌ها، به ظاهر سودی ندارد و بنا بر مصالح زندگی عادی مطرح نشده است اما در حقیقت، ارزش آن‌ها به اندازه‌ی ارزش وجود آدمی است. این حال، همان فطرت ثانی است که آدمی را به یک‌باره به حیرت و شگفتی دچار می‌کند و حساب سودها و زیان‌های مادی را به هم می‌ریزد. بشر ذاتاً متفکر است و تفکر همان فطرت ثانی است.

۳ &lt; ۴۴

آغاز دین ← معرفت و شناخت کردگار

۴ &lt; ۴۵

کمال توحید خداوند متعال ← اخلاص به ساحت مقدس خداوند

۴ &lt; ۴۶

کمال اخلاص ← نفی صفات زاید بر ذات خداوند

۳ &lt; ۴۷

متون اسلامی از یک طرف جهان‌شناسی به‌خصوصی را عرضه می‌کند که هم‌افق و سازگار با معرفت فلسفی است و از طرف دیگر بر «تفکر و اندیشه» در این معارف اصرار می‌ورزد و آن را از «واجبات شرعی» می‌شمارد. به این ترتیب، گرچه معارف دینی سرچشمه‌ی آسمانی دارند و از طریقی غیر از تفکر بشر به دست ما رسیده‌اند اما به ذات خود، مهیای تبیین عقلانی و فلسفی هستند و برای توضیح و تفسیر آن‌ها می‌توان از مفاهیم فلسفی و زبان مابعدالطبیعه مدد گرفت.